دکتر مجتبی سلطانی

مقال پی آمده، پژوهشی است معطوف به یک نوشتار تحریف آلود که در سالروز رحلت بنیانگذار کبیر جمهوری اسلامی، در فضای مجازی پخش شد. دکتر مجتبی سلطانی، پژوهشگر علوم سیاسی و نویسنده کتاب «خط سازش»، با تدوین پاسخنامه‌ای مستدل و مستقل به عیارسنجی این متن پرداخته است. صفحه تاریخ جوان به لحاظ اهمیت نکات درج شده در این تحقیق، آن را به خوانندگان خویش تقدیم می‌کند.

۱۳۵۸. دفتر نخست‌وزیری، از چپ: مهدی بازرگان، حسن نزیه، هاشم صباغیان و عباس امیرانتظام

سخن گفتن ضد انقلاب، از زبان نامه جعلی مهدی بازرگان

قبای ولایت فقیه و تن پوش ژنده گروهک‌های برانداز!

در روزهای پیشین به مناسبت سالگرد ارتحال امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی(ره)، در برخی شبکه‌های اجتماعی و سایت‌ها، مطلبی قدیمی با عنوان «فرازی از نامه مهندس مهدی بازرگان خطاب به آیت‌الله خمینی، تیرماه ۱۳۶۶» بازنشر شده است. برای اطلاع مخاطبان محترم و علاقه‌مندان به تاریخ معاصر ایران، این وجیزه ذیلاً تقدیم می‌شود. پیش از هر چیز باید اشاره کرد که چنین نامه‌ای خطاب به امام خمینی(ره) به قلم مهندس بازرگان، اساساً در سال ۶۶ نوشته نشده و تمام ماجرای نامه مزبور، ساختگی و جعلی است! حتی در بهمن ۱۳۹۸، گروه نهضت آزادی نیز با صدور اطلاعیه‌ای، رسماً آن را تکذیب کرد، اما در باره مضامین مطروحه در این نامه ساختگی، نکاتی لازم به ذکر است:

یک: مضمون بند اول، مبنی بر دوختن قبای ولایت فقیه برای امام خمینی، ابتدا در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» به قلم مهدی بازرگان منتشره در سال ۱۳۶۳، درج شد. پاسخ‌های مستدل و مستند این ادعا و بقیه مطالب کتاب وی، در همان سال‌ها و به انحای مختلف، در مطبوعات و کتب گوناگون ارائه شد، از جمله کتاب «خط سازش» که شخص بازرگان نیز بارها گفته بود این کتاب، منصفانه و استدلالی به نگارش درآمده و به شیوه علمی با نظرات وی و گروهش مواجه شده است. از منظر تبارشناسی، نظرات بازرگان و نهضت آزادی در مورد انقلاب اسلامی و ولایت فقیه، ابداعی و جدید نبود، بلکه جمع‌بندی، بازسازی و بازگویی مواضع سایر معاندین امام و ولایت فقیه مانند فرقان، پیکار، مجاهدین خلق، اتحادیه کمونیست‌ها، حزب خلق مسلمان، سلطنت‌طلبان، حزب توده، جبهه ملی، انجمن حجتیه و... بود. از دهه ۶۰ شمسی تاکنون هم از حیث نظری و هم در تجربه عملی، نقض ادعای بازرگان در مورد «دوخته‌شدن ولایت فقیه در قواره امام خمینی» بارها تبیین و اثبات شده است. قدمت نظریه «ولایت فقیه» به دوران پس از غیبت کبری بازمی‌گردد و ریشه در آموزه‌های قرآن، عترت و سنت سدید نبوی و ائمه معصومین(ع) دارد. بیش از هزار سال در معارف و فقه شیعی، ولایت فقیه در تداوم اصل امامت و اقتضای دوران غیبت، طرح، اثبات و تبیین شده، ولی در بین بعضی فقهای متقدم و متأخر، در مورد حدود وظایف و اختیارات، گاهی تفاوت دیدگاه‌هایی وجود داشته و تا پیش از امام خمینی، غالب فقها امکان تحقق و اجرای کامل و حکومتی آن را در زمانه و زمینه معاصر خویش، نامقدور و نامیسور قلمداد می‌کردند. ولی «اصل» ولایت فقیه همواره در فقه شیعی، مفروض و مسلّم بوده است. در عمل نیز اثبات شد که با تداوم موفق تحقق ولایت فقیه طی ۳۳سال پس از رحلت امام خمینی، این اصل متقن و مستحکم، قبای دوخته‌شده جدید و مخصوص بنیانگذار جمهوری اسلامی نبوده است. با این حال امثال بازرگان و سایر مخالفان مذهبی و سکولار امام، بنا به مبانی معرفتی خویش و تغییرات فکری و اغراض شخصی و در واکنش به شکست‌های سیاسی و اجتماعی خود، بعضاً مبتلا به فرافکنی می‌شدند. لذا در خلال نقادی، مخالفت و سیاست‌ورزی، غالباً با توسل به تحریف، تصغیر، تحقیر و طعن و کنایه و تمثیل و تشبیه حقیقت‌پوش، به ستیز و عداوت با رکن رکین «ولایت فقیه» برمی‌خاستند. کما اینکه به طعن و هجو و هزل و توهین و تحقیر، آن را «رکن رکیک»، «بدعت خمینی»، «خدعه آخوندی»، «دیکتاتوری نعلین»، «استبداد عمامه»، «سلطنت فقیه»، «حکومت ملّایان»، «ولایت سخیف و صغیر»، «نظام نوین سلطانی»، «رژیم ملّاشاهی»، «مُغ‌سالاری اسلامی»، «آخوندیسم پاتریمونیال»، «الیگارشی روحانیت»، «آخوندسالاری شیعی»، «ولایت‌شاهی دینی»، «پاترنالیسم آخوندی» و نظایر چنین تعابیر نادرست و ناموجهی خوانده‌اند و می‌خوانند. تعابیری که برخی از آنها حقیقتاً پوچ، پوک، پژمرده و پوسیده بود و جز دق دل خالی کردن و خشم و کین و نفرت نمایش‌دادن، مفهوم و حاصل دیگری نداشت. ماه‌ها پیش از پیروزی انقلاب، در برخی رسانه‌های غربی و شرقی و برخی متون گروه‌های سیاسی سکولار لیبرال و کمونیست و التقاطی، تهاجم به «ولایت فقیه» با چنان اوصاف و واژه‌سازی‌هایی آغاز شد و پس از پیروزی انقلاب و در حین برگزاری مجلس خبرگان قانون اساسی، افزایش تصاعدی یافت و متعاقب شورش‌های مسلحانه سال ۶۰ به اوج رسید. چنانچه طی دهه‌های بعد تاکنون در ادبیات اپوزیسیون و ضد انقلابیون و بعداً جماعتی از اصلاحیون، بهاریون، سبزیون و اعتدالیون، حملات مستمر و متوالی از چپ و راست به ولایت فقیه، صدرنشین بوده است. در دهه شصت، تعابیر و واژه‌سازی‌های بهائیان و ملحدان سلطنت‌طلب در بی‌بی‌سی و صدای امریکا و رادیوی بختیار و اسرائیل، حملات کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها در رادیوهای مسکو و بلوک شرق و توهین‌ها و فحاشی‌های شیخ‌علی تهرانی و رجوی در رادیو بغداد، علیه ولایت فقیه، بازار گرم و پر رونقی داشت! در داخل کشور هم بازرگان و نهضت آزادی در کنار انجمن حجتیه و بازماندگان فرقان و مجاهدین خلق و التقاطیون چپ و راست، همان توهین‌ها و عداوت‌ها علیه ولایت فقیه را البته گاهی کمی پاستوریزه و با پیچاندن در لفافه، بازتولید و بازگویی می‌کردند.

بازرگان پس از ناکامی در کسب مجدد قدرت در نظام جمهوری اسلامی کوشید از پارچه پوسیده و کهنه «عداوت علیه ولایت فقیه»، قبایی به قد و قواره خویش بدوزد. آن قبای ژنده، اما هرگز برازنده «بازرگان بازنده» نشد!

دو: در ادامه متن مورد بحث، با مقوله استبداد و تمرکز قدرت و نظارت در ولایت فقیه، ایرادِ اتهام شده است. ادعای اثبات‌نشده و نادرست «تمرکز قدرت و استبداد» در ولایت فقیه، ادعایی کهنه به قدمت تأسیس نظام جمهوری اسلامی است و در سایر مواضع بازرگان و همفکرانش، همسو و همراه با سایر اپوزیسیون چپ و راست، بارها تکرار شده و می‌شود. حال آنکه در ساختار و کیفیت حکمرانی برآمده از انقلاب اسلامی و متکی بر میراث اصیل امام خمینی، به استناد دلایل معرفتی و تاریخی، وقوع «استبداد» در «رهبری» نظام اساساً، مبنائاً و بنیاناً امکانپذیر نبوده و نیست. «مشورت و نظارت» پیشینی و پسینی، در شبکه منسجم «فرهنگ شیعی و قانون اساسی و ساختار حقوقی و حقیقی»، مبتنی بر حاکمیت «رأی و انتخاب و نظارت مردم» با ظرافت و دقت و اتقان، تعبیه و تضمین شده است. «مردم‌سالاری دینی و ولایت فقیه» در ایران، نظراً و عملاً از آفت تمرکز قدرت و استبداد، دور بوده و دور مانده است، اما در عرصه واقعیات، هر نوع تصمیم پس از مشورت و منضم به نظارت، در هر شرایطی لاجَرَم ناراضیان و مخالفانی از نخبگان و برخی از مردم دارد. پس همواره مخالفان نامنصف می‌توانند مدعی شوند که تصمیم مزبور استبدادی بوده است! اما دلایل، شواهد و اسناد کافی و معتبر برای اثبات چنین ادعاهایی هیچ‌گاه وجود نداشته است، زیرا اکثریت مردم، در مقاطع مختلف حیات نظام اسلامی، آگاه، آزاد و مختار، حامی، همراه و پیرو تصمیمات رهبری نظام بوده‌اند. در زمان حیات امام و تاکنون، شاخص‌های معتبر گوناگون، حقیقتاً بیانگر این واقعیت بوده‌اند که «ولایت فقیه» در ایران، به رغم فراز و نشیب‌های سیاسی و فتنه‌ها و بحران‌های گوناگون، همواره مبتنی بر «مشورت و اقناع و همراهی اکثریت» بقا و تداوم داشته است. اما بدیهی است که بدبینی، غرض‌ورزی، عناد و عداوت، برای شماری از افراد منتقد و مردّد یا زیان‌دیدگان معترض و لجوج و پشیمان‌های مخالف و اعدای معاند، مانع مشاهده و پذیرش چنین واقعیتی بشود و دائماً اتهام «استبداد» علیه ولایت فقیه تکرار شود و در اثر این تکرار، حتی بر برخی مؤمنان نیز امر مشتبه شود و تردید پدید آید.

در نظام ولایت فقیه، قدرت «محدود به شرع، قانون، مصلحت و مشورت» است و در سطوح مختلف از پایین به بالا «منتشر و منقسم و نامتمرکز» است. تمامی مسئولان از جمله ولی فقیه، با انتخاب مردم، مستقیم و غیرمستقیم برگزیده می‌شوند و با مکانیسم واضح شرعی و قانونی، پاسخگوی مردم هستند.

سه: سایر جملات جعلی و تخیلی منتسب به نامه ساختگی مزبور، در مورد آقای منتظری و وقایع دیگر، نکته جدید و بدیعی ندارد، به جز دعوی خیالی پیش‌گویی و پیش‌بینی ماجرا قبل از وقوع! به واقع همان مضامین پلاسیده و پوسیده جنگ روانی صهیونیسم رسانه‌ای و فحاشی‌های شیخ علی تهرانی‌ها در رادیو بغداد و ژاژخایی‌های رجوی‌ها و بختیارها و امثالهم و بیهوده‌گویی‌های بی‌بی‌سی و صدای امریکا و نفرت‌پراکنی‌های رادیو اسرائیل و تارهای عنکبوت رسانه‌های مجازی وابسته به دشمنان ملت ایران، مجدداً در متن مورد بحث تکرار و بازگویی شده است.

البته در این مورد، باید توجه داشت که پس از انتصاب مهندس بازرگان به نخست وزیری، اطلاعیه‌ای رسمی از سوی نهضت آزادی صادر شد که حُکم امام خمینی را به عنوان «نیابت از امام معصوم» توصیف کرد و اطاعت از ایشان را شرعاً واجب اعلام نمود. بازرگان نیز در اولین سخنرانی در دانشگاه تهران، امام خمینی را «حسین زمان» نامید! تا زمانی که امام از بازرگان و گروهش حمایت می‌کرد، در سخنان بازرگان و مواضع رسمی نهضت آزادی، امام و ولایت فقیه، مشروع و مطاع بود اما پس از سقوط دولت موقت و شکست‌های سیاسی در جلب آرای عمومی برای نیل به ریاست جمهوری و جایگاه‌های ارشد نظام، بازرگان نیز قبای اپوزیسیون بر تن کرد و به صف مخالفان قبلی امام و ولایت فقیه پیوست. وی و اتباعش در نهضت آزادی، ابتدا از مخالفان سرسخت آقای منتظری بودند و وی را تمسخر می‌کردند و متقابلاً آقای منتظری نیز مواضعی سخت و شدید علیه بازرگان، دولت موقت و نهضت آزادی داشت. اما از میانه دهه ۶۰، ارتباطات تشکیلاتی پنهان بین آنان با مدیریت تیم مهدی هاشمی شکل گرفت و تا آنجا پیش رفت که منتظری به بلندگوی تحلیل‌ها و مواضع بازرگان و نهضت آزادی تبدیل شد! امام خمینی نیز پس از بارها تذکر و تنبیه و هشدار پنهان و آشکار، بالاخره ناچار شد در نامه به آقای منتظری چنین تصریح کند: «روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید...»

مثلث مجاهدین خلق، نهضت آزادی و باند مهدی هاشمی، آقای منتظری را در دام خود گرفتار ساختند و قصد داشتند با رسیدن وی به رهبری، آینده ایران را بر خلاف مسیر امام و مردم دگرگون سازند. برای تحقق طرح مزبور، تروریست‌های مجاهدین خلق و باند مهدی هاشمی بر آن بودند که خشن‌ترین سرکوب خونین و استبداد عریان را بر مردم ایران حاکم سازند.

دکتر مجتبی سلطانی

بازرگان و اتباع وی در نهضت آزادی، ابتدا از مخالفان سرسخت آقای منتظری بودند و وی را تمسخر می‌کردند و متقابلاً آقای منتظری نیز مواضعی سخت و شدید علیه بازرگان، دولت موقت و نهضت آزادی داشت. اما از میانه دهه ۶۰، ارتباطات تشکیلاتی پنهانی بین آنان با مدیریت تیم مهدی هاشمی شکل گرفت و تا آنجا پیش رفت که منتظری به بلندگوی تحلیل‌ها و مواضع بازرگان و نهضت آزادی تبدیل شد!

چهار: در نامه جعلی مزبور ادعا شده که بازرگان تا سال ۶۶، به اندازه یک هشتم دوران پهلوی، حرف مخالف نزده است! البته این سخن با این تغییر معکوس درست است که بازرگان از سال ۴۳ به بعد و آزادی از زندان در سال ۴۶، بازنشسته سیاسی شد و تا سال ۵۶ و تغییر فضای سیاسی، حتی یک‌هشتم حرف‌های بعدی‌اش علیه امام و حاکمیت جمهوری اسلامی، به صورت علنی علیه رژیم پهلوی حرفی نزد! ورنه دهها برابر حرف‌های معدود و غالباً ملایم و محدودش نسبت به رژیم پهلوی، حجم انبوه حملات، اتهام‌زنی‌ها و تهاجمات خشن زبانی و قلمی‌اش علیه امام و انقلاب و همسویی با ادعای دروغین صلح‌طلبی صدام در جنگ تحمیلی، تماماً در اسناد و مدارک منتشره، ثبت و ضبط شده است. در متن مورد بحث، ادعا شده که بازرگان از کورشدن روزنه‌های آزادی و ایجاد استبداد در دوران امام یاد کرده بود. تا سال ۶۳ که سران اصلی نهضت آزادی نماینده مجلس بودند، علاوه بر صدها بیانیه، کتاب، سخنرانی و مصاحبه‌های داخلی و خارجی حزبی «بازرگان و دوستان» تریبون‌های رسمی مجلس و مطبوعات نیز در اختیارشان بود و این «روزنه‌های آزادی» بی‌حد و حصر باز و گشاده بود، به وسعت رسانه‌های داخلی و خارجی. با خروج از مجلس به سال ۶۳، زان پس نیز وی و گروهش به رغم شرایط جنگی و تبدیل‌شدن به ستون پنجم جنگ روانی صدام و صهیونیست‌ها علیه دفاع مقدس، از هر نوع شیوه ممکن گردهمایی، مصاحبه، بیانیه، کتاب، جزوه و دورهمی‌های حزبی، علیه امام و حاکمیت پیرو امام، «آزادانه» بهره بسیار جستند. نهضت آزادی با سوءاستفاده از «آزادی» در تمام سال‌های دفاع مقدس، بلندگوی دشمنان بود و بازرگان، ستاره محبوب رادیو بغداد، بی‌بی‌سی، اسرائیل، امریکا و مطبوعات معاند غربی و عربی به شمار می‌رفت. به نظر بسیاری از تاریخ‌نگاران منتقد غربگرایی، در جمع این گروه و مؤتلفانش «بازرگان» معاند امام و ولایت فقیه، عملاً و فی‌الواقع، خواسته و ناخواسته به محور و مدار و شاخص اصلی در «دشمنی با آزادی، به نام آزادی» مبدل شد!

به بهانه آزادی و با سوءاستفاده از آزادی، بازرگان و همفکرانش در پیوند با لیبرال‌ها و تروریست‌ها نهال جوان «آزادی» در ایران مستقل تحت رهبری «ولایت فقیه» را آماج عداوت خویش قرار دادند. اسلام ناب به تعلیم و پرچمداری امام خمینی با اصل مترقی ولایت فقیه، حافظ و حامی آزادی حقیقی و پایدار در ایران اسلامی بوده است. دشمنان ولایت فقیه، دشمنان آزادی‌اند.

پنج: در متن مورد پاسخ، از استبداد و بی‌عدالتی در دوران رهبری امام یاد و به بسط آن در آینده هشدار داده شده است. اگر چنین دعوی واهی، نزد نسل جدید مخالف خوانان و مخالف بازان، فضل و امتیازی دارد، قطعاً به بازرگان نمی‌رسد! چون سلطنت‌طلب‌ها، کمونیست‌ها و فرقانی‌ها از هر حیث، بر بازرگان و امثالش در این باب و سایر ابواب عداوت علیه امام و انقلاب، تقدم و سبقت داشتند. مهدی بازرگان از ابتدای پس از سقوط دولت موقت با شیب فزاینده به بی‌ادبی، جسارت، اتهام و حمله علیه امام پرداخت و از سال ۶۴ به بعد، در سخنان و بیانیه‌های خود و گروهش، بارها تلویحاً و تصریحاً امام خمینی را به «استبداد، سلطنت و دیکتاتوری» متهم ساخت. وی در دفاع از بنی‌صدر، مجاهدین خلق، جبهه ملی و گروه خودش و با تحریف و تخریب سیاست معقول و واقع‌بینانه مقابله با تروریسم و نفی سلطه‌گری امریکا و غرب، امام و انقلاب را به خشونت، بی‌عدالتی و بی‌تدبیری توصیف و متهم کرد. وی در همان زمان حیات امام، مدعی بود که منشأ اصلی اشکالات و مشکلات کشور را باید به ولایت فقیه و رهبری امام خمینی ارجاع داد! همچنانکه بختیار، رجوی، صدام و صهیونیست‌ها در تبلیغات سیاه خویش، امام و ولایت فقیه را هدف اصلی حملات خود قرار داده بودند.

شعارهای تند و تیز علیه ولایت فقیه و امام خمینی با فرقان تروریست و کمونیست‌ها آغاز شد، با جبهه ملی و بنی‌صدر و تروریست‌های رجوی توسعه یافت و سپس به دست بازرگان، منتظری، مهدی هاشمی و تروریست‌های نوین تفنگی و زبانی و قلمی، تداوم پیدا کرد. سلسله عداوت علیه ولایت، تبار و تیره طولانی دارد.

شش: بخشی از متن مورد بحث به «جنگ بی‌حاصل» اشارت دارد. در مورد جنگ تحمیلی، بازرگان در مواضع خود و گروهش، با تکرار ادعای دروغین صلح‌طلبی رژیم متجاوز صدام، دائماً یأس و ناامیدی از تداوم دفاع مقدس را به مردم القا می‌کرد و آن را بی‌حاصل می‌نامید! تهاجم مجدد ارتش صدام از غرب و جنوب پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و حمله به کویت، مجدداً نشان داد استراتژی امام در مقابله با صدام متجاوز، پیمان‌شکن و جنایتکار، کاملاً «واقع‌بینانه، معقول و هوشمندانه» بوده است و در پرتو آن سیاستگذاری مدبرانه و شجاعانه در دفاع مقدس، تمامیت ارضی و موجودیت میهنی و امنیت ملی ایران، حفظ، تثبیت و تضمین شد. اگر دیدگاه سازش‌جویانه بازرگان در قبال صدام که تکرار موضع حزب توده، مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان، بختیار و... بود، در کشور حاکم می‌شد سرنوشت جنگ تحمیلی به تجزیه و فروپاشی سرزمینی و محو موجودیت ایران منتهی می‌شد.

قرارگرفتن بازرگان و اتباع و اقران او در کنار مواضع صدام و حامیان غربی، عبری و عربی‌اش و تأیید صلح‌خواهی دروغین رژیم متجاوز بعث عراق اثبات کرد که بسیاری از مدعیان لقب ملی - مذهبی نتوانستند در عمل، عِرق و غیرت ملی و صدق و حمیت مذهبی را به منصه ظهور بگذارند.

هفت: دعاوی دیگر منتسب به این نامه ساختگی، در مورد «استبداد بدتر از رضاشاه» و از این قبیل، البته در خلال برخی تحلیل‌ها و گفته‌های بازرگان، واقعاً وجود داشت! برخی اتهامات و ادعاهای وی علیه حاکمیت و رهبری در دهه ۶۰، آنچنان مهیب و عمیق و ویرانگر بود که جایی برای تبرئه نظام و آشتی با آن باقی نمی‌گذارد. مواضعی که کاملاً پهلو به پهلوی مواضع براندازانه می‌زد و چیزی از تحلیل‌های بختیار و رجوی کم و کسر نداشت، اما اتهامات و کنایه‌های متن مورد بحث، مانند سایر اتهامات و پنجه‌افکنی‌ها بر سیمای نظام مظلوم و مردمی برآمده از انقلاب، معمولاً حقایقی اندک آمیخته با «تجارب تلخ شخصی معدود و محدود و تغلیظ‌شده» به علاوه انبوه «توهمات و اغراق‌ها و افسانه‌پردازی‌ها و تعمیم‌های موردی به سیستمی» بوده است. نشان به آن نشان که همواره دشمنان و منتقدان و معترضان مُلک و ملت با سوءاستفاده از آزادی در داخل کشور، هر چه دلشان خواسته گفته‌اند و کرده‌اند و اگر هر از گاهی به علت آشوبگری و ارتکاب جرائم مشهود، گذارشان به قانون و قضا افتاده است آن را «مستمسک وجود استبداد» برشمرده‌اند! در منظر اینان، آن زمان استبداد نیست که آنان بتوانند بدون زحمت و مزاحمت، با تحریک، تفتین، جوسازی و دروغ‌پردازی، کشور را به ورطه هرج‌ومرج و آشوب و جنگ داخلی بکشانند. یا اینکه حاکمان خودشان سر عقل بیایند و مردم را بی‌دفاع رها کنند و مسالمت‌آمیز، قدرت را به اپوزیسیون (کدام اپوزیسیون؟) تحویل و نشان دهند که اهل معامله و تسلیم‌اند! دفاع از امنیت و هویت و حقوق ملت و ایستادگی در برابر سلطه‌گران و مرتجعان و ویرانی‌طلبان، در قاموس مدعیان حرفه‌ای و مرتزقان از نام و عنوان آزادی، یعنی استبداد و دیکتاتوری! البته که همواره ضد انقلابیون و اپوزیسیون خارج و داخل کشور، کوشیده‌اند با پیداکردن «ضعف‌ها و زخم‌ها» نمک‌پاشی و عفونی‌سازی، یک کلاغ چهل کلاغ کردن‌ها، تشدید مشکلات با قلم و قدم نفوذی‌ها، خائنان و وابستگان به بیگانگان، با یک قاشق ماست گندیده پاتیل‌های دوغ دروغ ساختن و دهها شیوه تخریبی جنگ روانی و گاه بیان کلمه حق یرادُ بِهَاالباطل، ولایت فقیه و رهبری امامَین انقلاب را استبدادی و ناموفق و ناکام جلوه دهند. به‌ویژه در شرایط کنونی که افزایش مشکلات داخلی و ناکامی‌های اجرایی چندساله دولت قبل و تشدید فشارهای اقتصادی و گسترش درد و رنج محرومان و شنیده شدن صدای استخوان اقشار متوسط جامعه در بحران‌های اقتصادی «تروریست‌های لیبرال‌مآب و لیبرال‌های تروریست‌مآب» با نیشخند و زهرخند، صدای خود را بلند می‌کنند که دیدید ما درست می‌گفتیم، از اول نباید انقلاب می‌کردید، باید زیر سلطه امریکا می‌ماندید تا سفره‌تان کوچک نمی‌شد و دچار گرانی و فقر و مصیبت نمی‌شدید! اگر به پادشاهی پهلوی با رفرم و حکومت امثال بختیار، بازرگان، بنی‌صدر، رجوی و نهایتاً جمهوری سکولار بدون اسلام و ولایت فقیه تن می‌دادید، خیلی بهتر می‌شد و اینطور توسط امریکا، صهیونیسم و ناتو تنبیه و مجازات نمی‌شدید! باری، «ولایت فقیه» باید به صدها دروغ و هزاران تکرار، متهم به استبداد شود، چون نگذاشت استبداد پهلوی، بختیار، بنی‌صدر پینوشه همدست رجوی تروریست، استبداد منتظری غلتیده در دام مهدی هاشمی آدمکش و نهضت آزادی همپیمان مجاهدین خلق، بازتولید بومی استبداد امثال صدام و سادات و ترامپ، بر این کشور حاکم شود.

حافظه تاریخی ملت ایران فراموش نمی‌کند که بازرگان و دوستانش به همراهی و حمایت بنی‌صدر، رجوی، شریعتمداری، منتظری، مهدی هاشمی و امثال آنان برخاستند به بهانه و در لوای استبدادستیزی در کنار بدترین و جنایتکارترین مستبدان زمان و دشمنان مردم و امام و انقلاب قرار گرفتند، در مسیری که می‌کوشیدند ملت حسینی ایران را به مسلخ یزیدها و شمرهای زمانه بکشانند.

هشت: در نوشته مورد بحث کنایه زده شده که بازرگان در حمایت اولیه‌اش از امام و انقلاب، دچار «ساده‌لوحی» بوده است. امثال بازرگان، یزدی، بنی‌صدر، سنجابی، رجوی، مدنی، کیانوری، قاسملو، نزیه، امیرانتظام، قطب‌زاده و... بارها در خفا و علن به کنایت و صراحت، گفتند و نوشتند که می‌پنداشتند امام خمینی «ساده‌لوح» است و پس از پیروزی انقلاب، عُرضه و توانایی تأسیس و اداره نظام جدید را نخواهد داشت و مدعیان سیاست و سازماندهی و تحزب و روشنفکری، مانند دو نهضت «مشروطیت» و «ملی کردن نفت» رهبری را از دست روحانیت می‌قاپند و سوار کار می‌شوند و سر بزنگاه، حکومت و انقلاب را صاحب می‌شوند! اما لطف الهی، فطانت، کیاست، هشیاری مردم و امام خمینی نشان داد که ایرانیان «عبرت‌های تاریخ معاصر» را نیز به خوبی دریافته و این‌بار نگذاشتند که نتیجه جانفشانی‌ها و تلاش‌های سترگ ملی، توسط نخبگان بیگانه‌گرای مدعی حکومت و مدیریت، چه با حسن نیت چه با سوء نیت ربوده شود و زحماتشان بر باد فنا رود. سیاسیون «خوش‌خیال باتجربه» متکی بر مشروطیت و جنبش نفت، زیر پرچم تقی‌زاده‌ها و مصدق‌ها که شب و روز در فکر سرقت انقلاب از دست مردم و امام بودند، هنگامی که با مانع منیع و متین و متقن «ولایت فقیه» برخورد کردند که به اتکای میراث تشیع و حضور آگاهانه و مؤمنانه مردم، حافظ و ضامن آرمان‌های ملت ایران شد، بنا را بر آن گذاردند که تا زنده‌اند با تمام توان خویش و حامیان خارجی و داخلی، علیه «ولایت فقیه» موضوعاً و مصداقاً بکوشند و آن را هدف اصلی و آماج مرکزی حملات و تهاجم‌های متداوم و متصاعد قرار دهند. از منظر آنان «شوربختانه» تلاش‌های چهل و اندی ساله ایشان به جایی نرسیده است، ولی درخت تناور «ولایت فقیه» به رغم همه آسیب‌ها و آفت‌ها و آزارهای دشمنان زیرک و دوستان جاهل، همچنان استوار و پرثمر، ریشه‌دار و پایدار مانده است.

در متن مورد پاسخ، برای طعنه و تخریب امام خمینی، اشارات و ارجاعاتی به امام علی(ع)، امام حسین(ع) و دشمنان اهل بیت(ع) نیز شده است. بازرگان که خود به درستی، چه از سر صدق و صفا یا از سر ریب و ریا، زمانی اذعان می‌کرد که امام خمینی شبیه‌ترین فرد تاریخ تشیع به امیرالمؤمنین و امام حسین و سایر معصومین (ع) بوده است، پس از سقوط دولت موقت و شکست شورش بنی‌صدر و مجاهدین خلق و جبهه ملی و نهضت آزادی، متأسفانه خود و گروهش به صف «معاویه‌ها و عمروعاص‌ها و شمرهای زمانه» پیوستند و نهایتاً در زمره معاندین امام و انقلاب و ولایت فقیه قرار گرفتند. البته خدا می‌داند که چه میزان امیال نفسانی، جاه‌طلبی‌ها و حسادت‌ها و غرور و خودشیفتگی و لجاجت‌ها، عقده‌های روحی و روانی، سوء نیت‌ها و حسن نیت‌ها در عداوت امثال وی علیه امام و ولایت فقیه دخالت داشت.

سیاسیون متوهم و دورافتاده از متن مردم و برج عاج‌نشین‌های احزاب و اپوزیسیون در چهار دهه گذشته بارها پنداشته‌اند که بوی کباب بلند شده و عن‌قریب مردم، نظام مبتنی بر ولایت فقیه را ساقط خواهند کرد و حکومت را دو دستی به آنان تقدیم می‌کنند. البته مقامات اجرایی قاصر و مقصر دولت‌های پیشین و باقیمانده هم نمی‌توانند از خشم بحق مردم در اعتراض به سوءتدبیرها و خیانت‌ها ایمن باشند، ولی ملت ایران دیگر به گذشته پلشت وابستگی و استبداد منور و مدرن، بازگشت نخواهد کرد. ایرانیان دریافته‌اند که در هر مطالبه حق‌جویانه و عدالتخواهانه و مصلحانه و هر گونه تحولی «ولایت فقیه» تنها پشتوانه معتَمَد و مطمئن ملی است.

باطی شدن ۳۳سال از رحلت امام خمینی، در عمل اثبات شد که با تداوم موفق ولایت فقیه این اصل متقن و مستحکم، قبای دوخته شده جدید و مخصوص بنیانگذار جمهوری اسلامی نبوده است. با این حال امثال بازرگان و سایر مخالفان مذهبی و سکولار امام، بنا به مبانی معرفتی خویش و تغییرات فکری و اغراض شخصی و در واکنش به شکست‌های سیاسی و اجتماعی خود، بعضاً مبتلا به فرافکنی می‌شدند و غالباً با توسل به تحریف و تصغیر و تحقیر، به ستیز و عداوت با این رکن رکین برمی‌خاستند